

جشنوارهٔ مرئی
علوم انسانی عمار*

جشن انسانی عمار

جشنواره علوم انسانی عمار چیست و چه می خواهد؟





در جهان انسانی افق‌ها با آرزوها متولد می‌شوند و ما، جمعی از دانش‌آموزان و جستجوگران دانش اجتماعی و انسانی، از لابلای بارها و بارها تجربه‌ی گفتگویی مستمر، ایده‌هایی یافتیم که تصور می‌کنیم می‌توانند افقی نو برای جستجوهایمان شکل بدهند. این تجربه برای ما طی ده سال و در حاشیه یک جشنواره غیررسمی به دست آمد.

جشنواره مردمی فیلم عمار، در بیش از یک دهه از عمر خود، سالیانه پذیرای هزاران اثر، که جای چندانی در جشنواره‌ها و رسانه‌های رسمی نمی‌یافتند، بوده و هست. اگرچه این آثار بیشتر شامل روایت‌هایی در قالب فیلم مستند بود، اما چند قالب دیگر و پژوهش‌هایی مرتبط را نیز شامل می‌شد. در نگاه برگزارکنندگان جشن‌واره، فیلم‌های مستند و آثار دریافتی، ماهیتی سه سویه داشتند: سویه‌ی نخست، ماهیت

رسانه‌ای-هنری آثار بود. سویی‌ی دوم، درون‌مایه و ایده آن‌ها بود و سویی‌ی سوم، بُعد اجتماعی آثار؛ فیلم‌های مستند و دیگر آثار معنای متکامل خود را در تعامل با مخاطبان می‌یافتند.

بنا بر این توصیف سه‌گانه از آثار، جلسات داوری جشنواره نیز اغلب از قاعده‌ای سه بُعدی پیروی می‌کرد. یعنی تلاش می‌شد برای بررسی هر سه سویه آثار، نمایندگانی صاحب نظر دعوت شوند. در نتیجه ترکیب داوران هر بخش گفت‌وگویی سه جانبه را شکل می‌داد که در یک سو پژوهش‌گران و اندیش‌وران، در سوی دیگر روایت‌گران و هنرمندان و در سمت سوم کنشگران اجتماعی قرار داشتند. یک گفتگوی بدیع که با استمرار ده ساله و قریب به هزار ساعته خود، در برابر اهالی اندیشه و دانش اجتماعی، پرسش‌هایی نوگشود.

کوشش برای درک بهتر این پرسش‌ها و حرکت به سوی پاسخ‌هایی متکامل‌تر، به علاوه تمایل به تداوم گفتگو، برای ما تجربه جدیدی را رقم زد و سرچشمه یک حرکت فکری و اجتماعی نوین شد. این حرکت طی سال‌های مختلف صورت‌های مختلفی را آزمود و پس از گذشت قریب به ده سال، به تأسیس جشنواره‌ای مستقل انجامید: جشنواره علوم انسانی عمار؛ جنبش‌واره‌ای برای تعاون در مسیر طرح و حل آن پرسش‌ها.

جشنواره علوم انسانی عمار، در روزهای پیش، هنگام و پس از نخستین دوره برگزاری از ایده‌ها، همراهی‌ها و نقدهای اندیشوران بسیاری بهره برد. اکنون و در آستانه دومین دوره از این جشن‌واره، می‌توانیم افق این حرکت را به شکل خلاصه در ضمن هفت کلمه، یا هفت مجموعه کلمه توضیح دهیم. غایت این توضیح آن است که با در میان گذاشتن این افق بتوانیم به شرح بهتری از پرسش‌ها و مسئله‌هایمان دست بیایم و توجه و همکاری اندیشوران و دانشوران بیشتری را به خود جلب کنیم. این هفت کلمه یا هفت دسته از کلمه‌ها، مضمون‌ها و استدلال‌های مسیر تولد آن‌ها عبارتند از:

عقل عملی

ما در نخستین دوره جشنواره ایده حرکت مان را در ضمن یک نیم خط چنین توضیح دادیم: می‌خواهیم «جنبش مشاهده، به سوی نظریه» باشیم. چرا که در ضمن گفتگوی پیشین دریافته بودیم، بسیاری از پرسش‌ها و کوشش‌هایی که برای دستیابی به افق‌های تازه در علوم اجتماعی در جریان است بر مناقشات نظری تأکید دارد؛ مسئله اما آن جاست که بعد مهمی از مسائل علوم اجتماعی در ایران، یا دست‌کم بخش مهمی از پاسخ این مسائل در مشاهده نهفته است نه نظریه. ما از خلال جمع‌بندی هزار ساعت گفت‌وگو و البته در ضمن یک پروژه تحقیقاتی گسترده دیگر در زمینه تدوین تاریخ مردمی و تجربه عمومی انقلاب اسلامی دریافتیم که بسیاری از پرسش‌های تکراری و به ظاهر حل‌نشده در ساحت نظر، نه از طریق خلوص نظریه، که از طریق مشاهده و تأکید بر تحلیل تجربه انسان انقلاب اسلامی قابل حل است.

توصیف جشنواره به عنوان حرکتی مبتنی بر مشاهده و تجربه، همان‌گونه که متوقع بود، با نقدهایی روبرو شد. منتقدان، برآمدن نظریه از مشاهده را تکرار معرفت‌شناسی پوزیتیویستی دانسته و بر این اساس نقدهایی را مطرح می‌کردند. ما اما تصویر به کلی متفاوتی از مسئله داشتیم. ما تلاش کردیم این تصویر و تقریر متفاوت از مسئله را با کمک مفاهیمی همچون عقل عملی توضیح دهیم. برای این کار به سراغ فیلسوف مؤسس، فارابی، رفتیم و برای این رجوع البته دلایلی داشتیم. نقطه اصلی ما در این رجوع مفهوم عقل عملی بود. در این رجوع به ایده عقل عملی فارابی، ما معنایی پُرظرفیت از این مفهوم را در نظر داشتیم که کمتر مورد توجه بوده است. طی هزار سال اخیر در اندیشه حکمی ما مفهومی از عقل عملی رایج شده و به پیش آمده که بر اساس آن ادراک‌های انسان، چه هست‌ها و چه باید‌ها، بر عهده عقل نظری شمرده می‌شود. بر اساس این تعریف، عقل عملی فاقد جنبه ادراکی است. در

نیمه دوم هزاره اخیر مفهوم عقل عملی به کلی از حوزه اندیشه جدا شده و در چارچوب انگیزه تعریف می‌شود. پیش از این هزار سال اما، عقل عملی در تعریف فارابی، مؤسس راه ناتمام علم مدنی، ادراک‌کننده و تجویزکننده کنش‌ها و بایدهای مبتنی بر هست‌ها به حساب می‌آمد. از نگاه او عقل عملی دستگاهی ادراکی است که ورودی آن، هست‌ها و خروجی آن، بایدهاست. فارابی در فصول منتزعه به خوبی توضیح می‌دهد که دوگونه ورودی توصیف‌کننده هست‌ها قابل تصور است: یکی توصیف هست‌ها مبتنی بر عقل نظری و دیگری مبتنی بر وحی. عقل عملی مبتنی بر هست‌هایی که از این دو منبع می‌گیرد، «چه باید کرد»هایی را استنباط و تجویز می‌کند.

بخش تحسین برانگیز و بدیع استدلال فارابی در مورد عقل عملی اما تازه در این جا آغاز می‌شود؛ فارابی بایدهایی که در این مرحله عقل عملی از هست‌ها برداشت می‌کند را نتیجه «عقل عملی بالقوه» می‌نامد. از نظر او آن چه عقل عملی مبتنی بر عقل نظری یا وحی تجویز می‌کند، با همه اهمیتی که دارد و می‌تواند و می‌باید مبنای عمل باشد، یک تجویز بالقوه و اولیه است. حتی شاید بشود در مورد آن تا حدودی تعبیر خام را به کار برد. اما چه چیز این عقل عملی بالقوه را بالفعل می‌کند؟ فارابی فرایندی را ترسیم می‌کند که دو مرحله اساسی دارد: نخست عمل به احکام عقل عملی بالقوه و «حصول» تجربه و سپس تجمیع، جمع‌بندی و «انباشت» تجربه. پس از این دو مرحله است که عقل عملی می‌تواند از بالقوه بودن به درآمده و احکامی مجرب و بالفعل را ادراک و صادر کند. فارابی همچنین استدلال می‌کند که چرخه بالفعل شدن عقل عملی یک چرخه مستمر است. به این معنا که دریافت‌های عقل عملی بالفعل پایانی بر مسیر تجربه و انباشت نیست. بلکه با قرار گرفتن در این چرخه، مبنایی برای بالفعل تر شدن عقل عملی به دست می‌دهد و این چرخه همین‌گونه ادامه پیدا می‌کند و تکرار می‌شود.

ما از یک سو با بررسی بیش از چهارده هزار ساعت روایت انباشته شده از تجربه سال‌های اخیر، در آثار بیش از یک دهه جشنواره مردمی فیلم عمار؛ و از سوی دیگر با بررسی قریب به پانزده هزار ساعت مصاحبه در پروژه «تاریخ مردمی انقلاب اسلامی» و نیز روایت‌های تجربه اجتماعی نیم قرن اخیر مردم ایران دریافتیم که پاسخ به بسیاری از پرسش‌هایی که به علوم انسانی اسلامی و مانند آن مشهور شده، منحصر به پاسخ‌های نظری مبتنی بر نقل و عقل و مانند آن نیست؛ مسیری که انبوهی از جریان‌های دلبسته به علوم انسانی اسلامی و بومی، طی دست‌کم سه دهه اخیر پیموده‌اند. بلکه می‌توان راهی نو در پاسخ به این پرسش گشود: تجربه اجتماعی ما به ویژه در جریان انقلاب اسلامی، حامل امکان‌هایی بدیع و بی‌بدیل برای ساخت نظریه‌هایی اجتماعی است. ما این تجربه و دریافت خود را با چارچوبی نظری برگرفته از استدلال‌های پیشین از فارابی این چنین توضیح می‌دادیم: انقلاب اسلامی جامعه ما را از موقعیت واکنشی خارج کرده و به سطح کنش رساند. ما در جریان انقلاب اسلامی توانستیم فراتر از واکنش به دیگری، بر اساس قصد خود، کنش اجتماعی داشته باشیم. ایده‌های امام خمینی و متفکران انقلاب اسلامی ما را به معناهایی مجهز کرد که کنش اجتماعی را ممکن می‌ساخت. این ایده‌ها، «چه باید کرد»‌هایی برگرفته از عقل و وحی بود اما با همه اهمیت بنیادینی که در شکل‌دهی به عمل ما داشته‌اند و دارند، مبتنی بر آن چه فارابی استدلال می‌کرد، عقل عملی بالقوه بودند. برای بالفعل شدن ما نیازمند آن بودیم که تجربه‌های خود از عمل به این ایده‌ها را تجمع و جمع‌بندی کنیم و این درست همان کاری بود که ما در جنبش‌واره علوم انسانی عمار مد نظر داشتیم: بالفعل‌سازی عقل عملی. ما آن گاه که از تجربه حرف می‌زدیم، در صدد تکرار تجربه پوزیتویسم نبودیم. در جایی دیگر به تفصیل توضیح داده‌ایم که دغدغه این دسته از منتقدان که این جنبش را بر اساس

تجربه امپرسیسیسم نقد می‌کردند، مسموع و قابل احترام است و از زمینه یک تجربه تاریخی و معرفتی مبسوط بر می‌آید. اما مسئله ما و تعریف ما از تجربه، تجربه عمل به احکام عقل عملی بالقوه و تلاش برای بالفعل سازی عقل عملی است.

ما در جریان بررسی روایت‌های انباشت شده در مستندهای جشنواره مردمی فیلم عمار، پروژه تاریخ مردمی، همچنین روایت‌های دیگر از تجربه عمل به آموزه‌های عقل عملی بالفعل در تاریخ جامعه خود، به ویژه تاریخ نیم قرن اخیر، به روشنی دریافتیم که با یک مسیر به غایت دشوار مواجهیم. تکثر احکام عقل عملی بالقوه و تکثر کیفی و کمی تجربه‌ها می‌طلبید که عاملیت بالفعل سازی عقل عملی نه یک جمع تحقیقاتی که یک جنبش باشد. این چنین بود که خود را در حال یا دوست‌دار انجام کاری یافتیم که می‌توان آن را «جنبش بالفعل سازی عقل عملی» توصیف کرد. ما این بازسازی را از ضروری‌ترین چشم‌اندازهای اندیشه و دانش اجتماعی می‌دانیم. کلمه‌های دیگری که از پی می‌آید، نقاطی بنیادین و آغازین است که تصور می‌کنیم جنبش‌واره ما نیازمند تمرکز بر آن‌هاست.

**انسان، مردم،
کنشگر و جامعه**

ما به این نتیجه رسیدیم که نیازمندیم تا افق‌های مرتبط با انسان را در پرسش‌ها، پژوهش‌ها و جستجوهای علمی‌مان بیش از پیش گسترش دهیم. در این جا منظور مان از انسان یعنی انسان در خیابان، در خانه، در مدرسه، در معدن و در کارخانه، انسان در ظرف زمان و مکان. ما پژوهشگران علوم اجتماعی اغلب، نه همیشه، از موضعی بالا یا در طلب برتری و استعلا به انسان نگاه می‌کنیم، یا از پُشت عینک ترجمه یا از بالای برج تجرد؛ همچنین در بیشتر وقت‌ها جهان جدید و تمدن جدید را بهانه تنزه و انتزاع خود قرار می‌دهیم.

هشت دهه حیات علم اجتماعی در ایران به شناختن انسان ایرانی و به شناخت آن در وجه اجتماعی خود که عبارت است از مردم، همین مردم، کمک چندانی نکرده و یا دست کم هنوز ابعاد بسیاری از عینیت امر انسانی و و از مردم باقی مانده که نه تنها ناشناخته اند بلکه برای شناخت آن‌ها تلاش چندانی هم نمی‌شود. در نیمی از این مدت، علوم اجتماعی منتقدانی یافته است که با مبنا و بیشتر با مدعای اسلامی در موضع نقد علم اجتماعی هستند. نه تلاش‌های آن هشت دهه و نه کوشش‌های این چهار دهه، هیچ یک بی‌ثمر یا کم‌اثر نبوده است، اما ما انسان‌جاری در زندگی، جامعه و تاریخ خود را می‌بینیم که بازتاب چندانی در علم اجتماعی نداشته است. عرصه عمومی جامعه ما که مولود و البته مولد انقلاب اسلامی بود، با همه امکان‌هایی که در دگرگون‌سازی نظم پیشین و برپایی نظمی نو و ساخت نهادهای آن داشت، تجربه‌ها و مسئله‌هایی دارد که چندان از حاشیه علم اجتماعی فراتر نرفته و وارد متن آن نشده است.

به علاوه روایت‌های مسلط در این هشت دهه و سپس بازتاب‌های آن در مواضع انتقادی چهار دهه اخیر، به گونه‌ای است که امر کلان، اتوپیایی را بر امر خُرد و عینی غلبه داده است. تحلیل‌های فراتاریخی و بنیادین ترقوی بلامنازع دارد و کنشگر اجتماعی از متون این دورویکرد کلان، به کلی غایب است. دست پایین می‌توان ادعا کرد علوم اجتماعی ایرانی در وضعیت کنونی کمک چندانی به احیا و حیات کنشگر اجتماعی یا نمی‌کند. رابطه میان کنشگران اجتماعی و پژوهشگران اجتماعی یا به کلی گسسته، یا در صورتی‌ترین و فرومایه‌ترین شکل ممکن در بستر شبکه‌های اجتماعی برقرار است. کنشگران اجتماعی در حوزه محیط زیست، کارگری و مبارزه با فساد نه خود و کنش‌ها و پویش‌هایشان را در پژوهش‌های پژوهشگران و آکادمیسین‌های دو جریان یاد شده در علم

اجتماعی می‌بینند، و نه خود و حرکتشان را بهره‌مند از درک یا دست‌کم پشت‌گرم به وجود این پژوهش‌ها و نظریه‌ها می‌یابند. بخش مهمی از غیبت کنشگر، به فقدان امکان شناخت امر اجتماعی باز می‌گردد. شناختی‌هایی که انسان ایرانی در تلاش برای تبدیل شدن به عامل شناسای مسئله‌ها و امکان‌های خویش باید بدان مجهز گردد. امکان‌های گوناگون شناختی، که پیوسته توانایی پیگیری احیای عاملیتی دگرگون‌ساز را به او داده و این‌گونه به دگرگونی و بهبود وضعیت عمومی زندگی او کمک کند.

دست آخر این که غیبت انسان-مردم / عامل-کنشگر اجتماعی نه فقط امکان‌های رهایی‌بخشی را از علم اجتماعی گرفته، بلکه در سطح سیاست‌گذاری نیز جامعه و خیر عمومی را به نقطه‌ای دور از توجه بدل ساخته است. نیروهای ضد جامعه آشکارا اعلام می‌کنند که به سان پیامبران ایدئولوژی‌های ضد خیر عمومی، سودای شکستن «بت جامعه» را در سر دارند. این در حالی است که در سیاست‌های اجتماعی و به طور مشخص در حوزه مسکن، آموزش و سلامت چندین دهه است جامعه و سازه‌های تأمین خیر عمومی در آن، پیش پای خرد سرمایه‌داری رفاقتی و حکمرانی ملوک‌الطوایفی خُردشده است. اکنون و در زمانه‌ای که سیمای دولت اجتماعی برآمده از نظم پس از انقلاب اسلامی بیش از همیشه لکه‌دار و مبهم شده و رتوریک دولت اسلامی از معنای اجتماعی-رفاهی در تجربه نخستین سال‌های پس از انقلاب، به کلی تهی گردیده است. از همین روی در پرداختن به انسان، در پی تأمل درباره مردم و در احیای عامل و کنشگر اجتماعی، در پی ساخت چشم‌اندازی در علوم اجتماعی هستیم که در تدوین و سپس در اجرا و ارزیابی خط‌مشی‌ها، «جامعه» را احیا و برجسته کرده و مسیری هموارتر به خیر عمومی بگشاید.

مکان، فضا،

حاشیه

مشاهده به افقی که ما در دانش اجتماعی دنبال می‌کردیم، ابعاد فضایی و مکانی می‌دهد. دانش اجتماعی مبتنی بر نظریه،

مینا دارد اما مکان ندارد. ما اما به این می‌اندیشیم که تجربه زیستن انسان‌ها در فضا و جغرافیاهای متمایز، متمایزکننده است. همچنان که مدرسه، کارخانه، معدن، مجلس و مانند آن نهادهای متمایزی هستند که تجربه‌هایی متمایز را رقم می‌زنند؛ زیستن در فضاهای گوناگون، تجربه‌های مختلفی را شکل می‌دهد. به ویژه که عقب‌ماندگی جامعه مادر عدالت بعد فضایی قابل توجهی یافته است. ما آرزو داریم که این تجربه‌ها با همه تفاوت‌هایشان مبنای پژوهش‌های ما در دانش اجتماعی قرار گیرند.

افق دیگر، تکثر جغرافیایی تجربه‌هاست. لحن علوم اجتماعی چه آن‌ها که در تمنای علوم انسانی اسلامی، مبنای مجرد را صیقل می‌دهد و چه آن که متن کار خود را ترجمه و تجدید قرار داده، بیش از اندازه مرکزگرا است. آن دانش اجتماعی که ما در طول دوره تحصیل با آن مواجه بوده‌ایم، بیش از اندازه در دامن شکاف مرکز-پیرامون زندگی می‌کند. حتی شاید بتوان گفت نه فقط مرکزگرا که از اساس بی‌مکان است. در حالی که جغرافیای جوامع گاهواره تکثری متعالی به منظور شناخت است که فرمود: «لِتَعَارَفُوا». تجربه‌هایی متمایز که به دلیل تفوق مرکزگرایی یا لامکانی در دانش اجتماعی کنونی ما، اغلب نادیده گرفته می‌شود یا آن‌چنان که باید دیده نمی‌شود. دانشور دانش اجتماعی و انسانی که در دورترین نقاط از مرکز زیسته و تجربه فرهنگی، مذهبی و زبانی متمایزی دارد، گاه یا اغلب، خود را فراموش می‌کند و همان دغدغه‌هایی را می‌پذیرد که در مرکز، ارزش شمرده شده و مبنای توزیع منزلت قرار گرفته است.

نمی‌توان انکار کرد که علوم اجتماعی در ایران طی هشتمین دهه از عمر خود، بیش از پیش در حال توجه به فضا و مکان است. ما حرکتِ علوم اجتماعی به سوی همه افق‌های مد نظر جنبش‌واره خویش را لمس می‌کنیم؛ اما در پی چشم‌اندازی هستیم که در آن، به عنوان طلب‌کنندگان و دانشجویان دانش اجتماعی، بیش از پیش متوجه این ابعاد باشیم. از این نظر به آینده علوم اجتماعی در ایران خوش‌بینیم و جنبش‌واره خویش را به مثابه کنش‌یاری برای پژوهشیاران این عرصه می‌دانیم. ما این جنبش‌واره را آشکارا پروژه‌ای پیش‌ران در متن یک پروسه وسیع‌تر می‌دانیم. بر همین اساس یک چشم‌انداز عملی قطعی برای این جنبش‌واره، برگزاری جشن‌واره‌های منطقه‌ای است. چراکه تجربه و مسئله اگر از متن جامعه و جغرافیا نجوشد، به جامعه و تاریخ راهی نخواهد یافت و جزوه‌ای خواهد بود در کنج گنجی انتزاع کتاب‌خانه‌ها.

مشاهده به افق مورد نظر ما در علوم اجتماعی، علاوه بر جنبه جغرافیایی بُعد اجتماعی نیز می‌دهد. مشاهده، شناختی انضمامی از جامعه به دست می‌دهد. که در دانش اجتماعی مبتنی بر این شناخت، افراد و اقشار به حاشیه رانده شده به متن نزدیک‌تر می‌شوند. به عنوان نمونه وقتی تجربه خود در تحصیل علم اجتماعی را بازنگری می‌کردیم، می‌دیدیم بخش مهمی از مردم، تجربه‌ها و مسئله‌هایشان از نظم موجود در علوم اجتماعی بیرون افتاده‌اند. این وضعیت یا بخش مهمی از آن، بیش از آن که محصول نظریه باشد، معلول فقدان مشاهده است. ما تلاش می‌کنیم برای پژوهش‌های خود در علوم اجتماعی افقی بسازیم که در آن به واسطه تکیه بر مشاهده، واقعیت و روایت مستند از آن، بیش از پیش به بخش‌های به حاشیه رانده شده جامعه توجه کرده و آن‌ها را به متن پژوهش‌ها و نظریه‌های دانش اجتماعی نزدیک کنیم.

گفتگوی گونه‌ها

و ایده‌ها

گفتگو آرزوی دیگر ما در این جنبش‌واره بوده و هست. ما، آن‌چنان که در جایی دیگر به تفصیل روایت شده است، نقطه

آغاز فراخوان خود را گفتگو و استمرار آن در بیش از هزار ساعت و ده سال می‌دانیم. گفتگویی که میان اهالی هنر، رسانه و کنشگران اجتماعی از یک سو و اندیشوران و پژوهشگران علوم اجتماعی از سوی دیگر درگرفت. طرف‌های این گفتگو، بیش‌تر از دیدگاه‌های متفاوت، جایگاه‌هایی متفاوت داشتند. رویدادها و امکان‌های جامعه ایرانی از منظر اصحاب بازنمایی هنگامی که در تعامل با تحلیل اصحاب بازاندیشی قرار می‌گرفت، سازه‌ای هم‌افزا از تحلیل جامعه ایرانی به دست می‌داد. ما فکر می‌کنیم این گفتگو باید در جریان این جنبش‌واره علمی-اجتماعی، بسط و استمرار پیدا کند. ما نیازمند گفتگوی هنر و رسانه با دانش اجتماعی هستیم. در میدانی تعاملی که در آن از یک سو نظریه‌های اصحاب دانش امکان‌هایی بدیع برای مشاهده به اصحاب هنر و رسانه می‌دهد و از سوی دیگر مشاهده‌های اصحاب رسانه و تخلیّل‌های اهالی هنر امکان‌های قابل توجهی در اختیار نظریه‌پردازان برای آزمون نظریه‌های خود و دست‌یابی به مقوله‌بندی‌هایی جدید می‌گذارد. از سوی دیگر ما در این جنبش‌واره متعهد به تلاش برای برقراری گفتگو میان کنشگر-پژوهشگر هستیم. گفتگویی که به مثابه پیش‌رانی مهم در عینی‌سازی علوم اجتماعی عمل خواهد کرد.

سطح دیگر اما گفتگو نه میان موقعیت‌های متفاوت که میان دیدگاه‌های متفاوت و حتی متضاد است. ما بر این بنیان حکمی ایستاده‌ایم که تضاد را امکان فیض و تفضل می‌داند. تضارب و تضاد به ما امکان درکی نیکوتر می‌دهد. بلکه می‌توان گفت بدون تضاد و تضارب، اساسا درک ممکن نیست. بنابراین باید تلاش کنیم در سطحی وسیع ایده‌های اصلی را به گفتگویی آزاد با دیدگاه‌های متضاد

بگذاریم و از دل این تضاد و تضارب آرا، به درک و ساخت مفاهیمی مفیدتر، ضروری تر و صحیح تر دست پیدا کنیم. ما در پی آن هستیم تا در فراخوانی همگانی و جنبش گونه با دعوتی فراگیر به حوزه ای عمومی شکل بدهیم که با عبور از دلان سلسله ای از مباحثات به نقد و بررسی ایده ها و مفاهیم دانش اجتماعی کمک کند. این اهمیت بسیاری دارد که فراموش نکنیم جامعه ما بخش مهمی از دانش اجتماعی مورد نیاز خود را برای مشارکت در دگرگونی های اجتماعی را نه از طریق نظم های رسمی دانش که از طریق دانش اجتماعی غیررسمی و تولید شده در حوزه عمومی به دست آورده است. این حوزه عمومی در تعامل میان جامعه و نهادهای رسمی دانش و ناظر به مسئله ها و وضعیت موجود جامعه فعال شده و تغییراتی ژرف ایجاد کرده است.

انسان انقلاب

اسلامی؛ دیگری

و دگرگونی و

متفکران آن

ما چه آن گاه که طی یک دهه در حاشیه جشن واره مردمی فیلم عمار در حال تجربه گفت وگو بوده ایم و چه اکنون که به استمرار آن تجربه ی گفت وگو در جشنواره علوم انسانی عمار می اندیشیم، فرزند انقلابیم؛ یا دست کم دوست داریم این گونه باشیم. ما فرزند انقلابیم؛ یعنی انقلاب اسلامی را تکاپویی اسلامی و ملی برای خروج جامعه و جهان خود از مرحله واکنش و ورود به دوران بازیافتن امکان کنش اجتماعی می دانیم. به باور ما انقلاب اسلامی واقعی ترین رویداد تاریخی جامعه ایران، و نتیجه بیش از یک سده تکاپوی اجتماعی برای تغییر و امروز، سازنده چشم انداز آینده جامعه و جهان ما است. اگر دانش اجتماعی را بر پایه کنش اجتماعی استوار بدانیم، نقاب اسلامی برای جامعه ما نه تنها امکان کنش اجتماعی، که امکان دانش اجتماعی است.

ما می‌خواهیم در افقی جست‌وجوگر دانش اجتماعی و انسانی باشیم که در آن انسان انقلاب اسلامی برجسته و محور است. «انسان انقلاب اسلامی» برای ما یک مطلوب آینده نیست؛ آن چنان که در ادبیاتی به نسبت رایج و منحط ترسیم می‌شود: انسان تراز که آحاد جامعه باید بر اساس آن قالب زده شوند؛ برنامه‌های تربیتی برای تکثیر این انسان خیالی برپا و سیاست‌های فرهنگ و جامعه در محاکات با او صادر می‌شود. انسان انقلاب اسلامی برای ما واقعیتی است که در تاریخ اجتماعی مان رخ داده، متولد شده و تاریخ نوین ما را متولد ساخته است. انسان انقلاب اسلامی محصول دگرگونی انسانی سراسری منتهی و مولد انقلاب اسلامی است، آن دگرگونی درونی که آحاد جامعه را در بر گرفته است و در بر می‌گیرد. این معنا از انسان انقلاب اسلامی معنایی عام و شامل داشته و به کلی در برابر معنای مرزمدارانه و متاخر آن است. انسان انقلاب اسلامی، آحاد مردمی هستند که انقلاب اسلامی را به مثابه امکان و تحفه‌ای برای رهایی، از سوی خداوند دریافت کردند. انسان انقلاب اسلامی خیرالنساء صدخروی است؛ پیرزنی روستایی که چادر به کمر بست و در حاشیه کویر، حرکتی اجتماعی را آفرید و رهبری کرد؛ تبعیض‌های جغرافیایی، جنسیتی و منزلتی را کنار زد و برای حضور زنانه در اصلی‌ترین مسئله سیاسی زمانه خود، امکان مشارکت پدید آورد؛ او برای جبهه‌ها نان پخت. انسان انقلاب اسلامی همه انسان‌هایی هستند که در عمل یا نظر، انقلاب اسلامی را به مثابه یک انقلاب انسانی و امکانی برای کنش اجتماعی و رهایی تجربه کرده و با آن همراه شده‌اند.

انسان انقلاب اسلامی بی‌گمان «دیگری»هایی دارد. دیگرهای او در هر عصر و شهر، برآیندها و پی‌آیندهای تحجر و مقدس‌مآبی از یک سو و تجددزدگی از سوی دیگرند. انسان انقلاب اسلامی بی‌گمان دیگریهایی دارد اما مهم‌تر از دیگری‌ها، برجسته بودن خاستگاه و چشم‌انداز اوست: دگرگونی. انسان انقلاب اسلامی مولود

و مولد دگرگونی انسان است و ما می‌خواهیم در مسیر فراگیری دانش اجتماعی برای خود افقی بسازیم که در آن دانش اجتماعی بیش از پیش به دگرگونی و رهایی بخشی پایبند باشد.

ما فرزند انقلابیم یا دست‌کم دوست داریم این‌گونه باشیم. ما ادامه یک سنت و جریان فکری هستیم. جریانی که متفکران انقلاب اسلامی آن را شکل داده‌اند و براساس آن، نگاه ما و جامعه خود را به اسلام، خدا، عدالت، آزادی، انسان، آینده، زندگی، مرگ، دیگری، عشق، دگرگون کردند. یک منظومه از اندیشه اسلامی معاصر که برگرداندیشه امام خمینی وجود داشت و توانست ایده‌ای متکامل در تفسیر اسلام و علوم اسلامی پیش کشد و با رقم زدن انقلاب اسلامی، مسیر نهضت‌های اسلامی صد سال اخیر برای اصلاح و احیا را به نتیجه رساند. دانش اجتماعی اگر بازیگری مؤثر در تغییر و نظم جوامع است؛ می‌توان گفت در جامعه و تاریخی که ما در آن زندگی می‌کنیم، کمتر تکاپویی فکری وجود دارد که به اندازه اندیشه اجتماعی متفکران انقلاب اسلامی بتواند سرچشمه این دانش باشد. بار دیگر به تعریف فارابی از عقل عملی و تفکیک او میان دو سطح از عقل عملی بالقوه و بالفعل باز گردیم. ما در این جا اندیشه اجتماعی متفکران انقلاب را همان سطح بالقوه عقل عملی می‌دانیم که به ما مبنا و امکانی برای بازسازی و بالفعل‌سازی عقل عملی به دست می‌دهد. ما می‌کوشیم با این بازخوانی به میراث اسلامی و ایرانی راه یابیم. چه آن‌که در زمانه ما این میراث در بخش‌های مهمی از وجه اجتماعی خود توسط این متفکران نمایندگی می‌شد.

روایت | علوم اجتماعی در ایران آن‌چنان که ما در طول دوره تحصیل دریافتیم، به میزان قابل توجهی از متن عموم مردم فاصله دارد. این فاصله چگونه پیمودنی و کاستنی است؟ مسیری که ما در طول ده سال گفت‌وگو بیش از همیشه

بدان روی آوردیم، مسیر روایت است. روایت جامعه و تاریخ، آن هم نه از موضع استعلایی یک دانای کل که در مقام تصرف سوژه است؛ بلکه از موضع یک شنونده خاکسار که در پی فهم عامل و راوی است و میل به مشاهده و مشارکت در تجربه او را دارد. ما در طول سال‌های گفت‌وگوی خود دریافتیم که در جایگاه جوینده دانش اجتماعی و انسانی تا چه اندازه نیازمند دست برداشتن از تبختر نسبت به مردم و شنفتن روایت انسان‌های معمولی هستیم. قالب فیلم مستند تنها یکی و البته یکی از پر قدرت‌ترین پیکره‌های حامل این روایت‌هاست و ما این قدرت و اهمیت روایت را به روشنی تجربه کردیم.

مسئولیت اجتماعی

یکی دیگر از چشم‌اندازهایی که برای آینده دانش اجتماعی یا دست‌کم برای آینده خود در دانش اجتماعی بدان فکر می‌کنیم، مسئولیت اجتماعی است. دانش اجتماعی بدون مسئولیت اجتماعی و دانش‌مند اجتماعی منهای رسالت روشنگری و روشنفکری و نیز منهای کنشگری در پهنه همگانی جامعه، موجودی اجتماعی نیست. چگونه موجودی غیراجتماعی می‌تواند معطی و تولیدکننده دانش اجتماعی باشد؟ در تجربه ده‌ساله‌ی گفتگوی سه‌جانبه ما، در یک سوی میز کنشگران اجتماعی نشسته بودند. ما طی این گفتگوها دریافتیم که جستجوی دانش اجتماعی منهای رسالت اجتماعی یکی از مهم‌ترین امتناع‌های پیش روی ما در طلب دانش اجتماعی بوده است. ما در طول تجربه دانش‌آموزی خود دریافتیم کمتر کسی وجود دارد که در ساحت نظر، به دانش اجتماعی منهای مسئولیت اجتماعی باور داشته باشد. اما در عمل و در شیوه زندگی کاری و علمی، اساتید و پژوهشگران بسیاری را می‌یابیم که فارغ از مسئولیت اجتماعی مشغول به دانش اجتماعی در صنعت تولید مقاله هستند. در تأمل

پیرامون ریشه‌های این وضعیت دریافتیم که ریشه یا بخش مهمی از ریشه‌گریز ما از مسئولیت اجتماعی نه در نظریه که در مشاهده است. هم‌آنگاه که دانش اجتماعی منهای مسئولیت اجتماعی پی‌جویی می‌شود و هم آن زمان که مسئولیت اجتماعی در اموری بی‌ارتباط با عدالت اجتماعی و شکاف فقر و غنا ترسیم می‌گردد، مسئله نه نظریه که مشاهده است. اگر اندیش‌ور اجتماعی با جستجو در عینیت شهرها، اطراف جوامع انسانی را می‌دید، بی‌گمان از نادیده‌گرفتن مسئولیت اجتماعی ناتوان بود و از تفسیر مسئولیت اجتماعی به امری غیر از عدالت اجتماعی ناتوان‌تر. شاید به این دلیل است که امیرالمومنین -علیه‌السلام- در مقام مطالبه شرکت در «جنگ فقر و غنا»، وقتی می‌خواهند پیرسند مگر این جنگ را نمی‌بینید از مشاهده فقر فقرا و طغیان اغنیا می‌گویند: **هَلْ تُبْصِرُ إِلَّا فَقِيرًا يُكَادُ فُقْرًا، أَوْ غَنِيًّا بَدَلْ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا؟** مقدم بر آن، اما امر می‌کنند که اطراف جامعه را ببینید: **أَضْرِبْ بِعَظْمِكَ حَيْثُ شِئْتَ مِنَ النَّاسِ.**

می‌شود از چاه دانش اجتماعی منهای مسئولیت اجتماعی در آمد و به چاه اکتفا به یک مسئولیت اجتماعی غیر از عدالت اجتماعی افتاد، اگر که برای زایش مسئولیت به نظریه اکتفا شود. اما اگر مشاهده اطراف امر عمومی و «الناس» مبنا باشد، اولویت مسئولیت اجتماعی عالمان عدالت اجتماعی خواهد بود. چه آن که هم او -علیه‌السلام- فرمود پیمان خدا از عالمان، بی‌قراری بر فقدان عدالت اجتماعی است و نه مسئولیتی جز این. او که هیچ‌گاه جز حقیقت نمی‌گفت و اگر پرده از مقابل دیدگان مبارکش کنار می‌رفت، چیزی بر ایمانش افزوده نمی‌گشت، فرمود که خدا برای بی‌قراری از علما پیمان گرفته است، برای بی‌قراری بر شکم‌بارگی ظالمان و گرسنگی مظلومان: **أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَاتُوا عَلَى كَظَلَةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعَبِ مَظْلُومٍ.** ما در پی ترسیم افقی در دانش اجتماعی بوده و هستیم که عالمانش به پیمان بی‌قراری با خدا

پاییند باشند. ما برای رسیدن به این مهم می‌خواهیم مسیر مشاهده را
بپیماییم. چه آن‌که دانشی که از مشاهده جامعه و عمل برنیاید، از آن
بی‌قراری و اقدام برنمی‌آید.

بار دیگر به مسئله آغازین متن بازگردیم: ما در سیر خود برای آموختن،
در آرزوی یافتن سرزمینی از دانش اجتماعی بودیم که در آن هفت
شهر برپا بود، هفت کلمه. برای رسیدن به این آرزو بود که راه افتادیم.
پس از ده سال گفت‌وگو دریافتیم که چنین سرزمینی یافتنی نیست و
ساختنی است. برای رسیدن تنها رفتن کافی نیست؛ جنبش‌واره‌ای
برای بنای آن سرزمین و چشم‌انداز نو نیاز است. در دل یک جنبش
است که ما می‌توانیم به شکلی مکرر از اندیشوران، اساتید، دانشجویان
و روزنامه‌نگاران علوم انسانی بخواهیم، که با همراهی و نقد خود، ما را
یاری کنند. چه بسا نیاز باشد کلمه یا شهری را از سرزمین آرزوهایمان
کم کنیم و بنایی جدید بر آن بیافزاییم. ما هم اکنون با تمام و کمال توان
ناقص خود از همه اهل نظر یاری می‌طلبیم. ما نه در گام نخست و
نه حتی در آغاز مسیر، که در مسیر آغاز یک جنبش‌واره‌ایم: «جنبش
بازسازی عقل عملی».



— www.ammarensani.ir —



— [ammar_ensani](#) —



